

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

محمد رضا پویافر *

(تاریخ دریافت: 92/12/3؛ تاریخ تأیید: 93/3/10)

چکیده

دموکراتیک‌شدن علاوه بر آنکه به شیوه انتخاب نخبگان جامعه مربوط می‌شود، می‌تواند مفهومی فرهنگی نیز داشته باشد. دموکراتیک‌شدن به معنای عام مبتنی بر سه بعد بنیادین است: برابری هستی‌شناختی، استقلال فردی (آزادی) و شیوه خاص انتخاب نخبگان. تأکید بر دو جزء نخست پایه‌ی دموکراسی فرهنگ را می‌سازد. از این نظر می‌توان جامعه‌ای پیشادموکراتیک از نظر فرهنگ را از نوع دموکراتیک آن متمایز ساخت. کارل مانهایم با ارایه شاخص‌های فرهنگ دموکراتیک عملاً به ساخت یک «نوع مثالی» از چنین فرهنگی کمک می‌کند. عصر مشروطه به رغم آنکه غالباً از وجه سیاسی آن مورد توجه قرار می‌گیرد، نمونه‌ای مهم از عینیت‌یافتن هرچه بیشتر چرخش فرهنگی جامعه‌ی ایرانی در ادامه‌ی تغییرات اجتماعی عصر «ناصری» است. بر این اساس در این مقاله تلاش می‌شود تا با بررسی آنچه در ویژگی‌های تاریخی عصر مشروطه و تحول فرهنگی زمینه‌ساز آن وجود دارد، به این پرسش پاسخ داده شود که علاوه بر آغاز فرایند دموکراسی سیاسی در ایران، آیا نشانه‌هایی از دموکراتیک‌شدن فرهنگ نیز در این دوره قابل مشاهده بوده‌است؟ پاسخ به این پرسش، با استفاده از نظریه‌ی مانهایم و از رهگذر بررسی وجود نشانه‌های دموکراتیک‌شدن فرهنگ از نظر او، در تحولات عصر مشروطه ارایه شده است. نتایج این مطالعه نشان داد مجموعه تحولات فرهنگی و اجتماعی این دوره تاریخی در بطن خود دارای نشانه‌های مهمی از آغاز فرایند دموکراتیک‌شدن فرهنگ است.

واژه‌های کلیدی: دموکراتیک‌شدن فرهنگ، مشروطه، قاجار، آزادی، برابری هستی‌شناختی.

طرح مسأله

دموکراسی مفهومی است که بیش از هرچیز تغییرات عمیقی در شیوه اداره یک جامعه به ویژه در حوزه‌ی سیاست و توزیع منابع قدرت ایجاد می‌کند. اما مانهایم (1385) با رویکردی فرهنگی به این مفهوم، نشان داد آنچه در حوزه دموکراتیک شدن و این فرایند اجتماعی رخ می‌دهد، می‌تواند بیش از آنچه عموم مردم تصور می‌کنند، به ذهن، معنا و سازوکار مناسبات اجتماعی مرتبط باشد. با این کار در واقع حوزه‌ی معنایی مفهوم دموکراسی تا حد زیادی بسط یافته و امکان مطالعه‌ی آن در جامعه‌شناسی و به ویژه جامعه‌شناسی فرهنگی - در قیاس با علوم سیاسی یا جامعه‌شناسی سیاسی - بیش از پیش فراهم می‌آید. دموکراتیک شدن فرهنگ، نشان می‌دهد انحصار قدرت و نفوذ در حوزه‌ی معرفتی و فکری و نیز میراث ادبی-هنری یک جامعه، تا چه حد در هم شکسته و امکان تأثیرگذاری متقابل برای حداکثر گروه‌های اجتماعی فراهم آمده است. به این ترتیب، یک جامعه دموکراتیک شده در حوزه فرهنگ، جامعه‌ای دارای مناسبات افقی به جای مناسبات عمودی، همراه با امکان تغییر و انعطاف در امور و تصور از امور، رد قطعیت در شناخت، دارای امکانات برابر برای همه و جامعه‌ای است که وجود مستقل هر فرد دارای مشروعیت بوده و البته بیشتر از آن، قابل احترام است.

تاریخ ایران، به دلیل سال‌ها تجربه‌ی معکوس و متفاوت نسبت به شرایط یادشده، به اصطلاح مانهایم دارای خصوصیات «فرهنگ پیشادموکراتیک» بوده است. این تجربه‌ی تاریخی عمیق به ویژه پیش از عصر سلطنت ناصرالدین شاه کمابیش تداوم داشت. اما از این دوره به بعد، در حوزه فرهنگی و اجتماعی ایران تحولاتی رخ داد. نقطه عطف این تحولات و در موارد متعدد، سرمنشأ تعداد زیادی از چنین تغییرات فرهنگی، جنبش مشروطه است. جنبش مشروطه، نه تنها در تاریخ معاصر ایران، بلکه در سراسر تاریخ این کشور، اهمیتی اساسی دارد. این جنبش به ویژه از نظر تأثیر بی‌بدیل آن در نهادینه سازی نقش مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی، همواره محل توجه بوده است. پرسش اصلی در این نوشتار این است که تحولات سیاسی اجتماعی عصر مشروطه، تا چه حد در راستای دموکراتیک شدن فرهنگ معنا می‌شود؟ آیا اساساً روند تحولات این دوران، نقشی در دموکراتیک شدن فرهنگ ایران داشته است؟ در پاسخ به این پرسش، چارچوب مفهومی مطالعه را بر نظریه مانهایم در مورد دموکراتیک شدن فرهنگ و مفهوم‌شناسی او در این باب، بنا خواهیم کرد.

مفهوم دموکراتیک‌شدن فرهنگ

دموکراسی مفهومی عام است که مانهایم گستره معنای آن را محدود به یک نظام سیاسی خاص که برآمده از اراده اکثریت مردم یک جامعه باشد، نمی‌داند. از نظر او، دموکراسی مفهومی چند بُعدی است که حداقل مبتنی بر سه اصل اساسی است: 1- برابری هستی‌شناختی، 2- استقلال فردی یا به رسمیت شناختن حیات فردی اجزای جامعه (آزادی) و 3- شیوه خاص انتخاب نخبگان. از این نظر، دموکراسی نه یک روش اداره سیاسی جامعه که بر اساس انتخاب اکثریت اجزا یا اعضای جامعه باشد، بلکه فراتر از آن، شامل ابعاد دیگری نیز هست (مانهایم، 1385: 27). دو بعد دیگر این مفهوم، یکی شامل برابری هستی‌شناختی همه اعضای جامعه صرفنظر از ویژگی‌های ظاهری است و دیگری به رسمیت‌شناختن آزادی فردی انسان در جامعه است. هم به دلیل این دو بُعد اخیر از مفهوم دموکراسی، و هم به دلیل معنابخشی غیرسیاسی به بعد سوم، مانهایم بر تعبیر فرهنگی از دموکراسی توجه و تأکید دارد. البته سطحی از معنای دموکراسی به روابط، مناسبات و ساختار اجتماعی هر جامعه هم مربوط می‌شود. در بطن این مناسبات و ساختار اجتماعی نیز مناسبات دیگری از جمله مناسبات اقتصادی معنا می‌یابد. به این تعبیر دموکراسی مفهومی اجتماعی است که معنای آن عمدتاً به بعد سیاسی تقلیل یافته و در این سطح تقلیل یافته نیز معمولاً کاربرد عینی و نظری پیدا کرده است.

اما مانهایم با چرخشی معنادار، گستره معنایی دموکراسی را به آن بازمی‌گرداند. او دموکراسی را در اصل دارای غنای فرهنگی می‌داند. از این نظر، پیدایش نشانه‌هایی از ایجاد و تثبیت فرهنگ دموکراتیک می‌تواند بستری برای عملی شدن ابعاد سیاسی دموکراسی را در جامعه فراهم سازد. فرهنگ دموکراتیک واجد ویژگی‌هایی است که آن را از انواع فرهنگ پیشادموکراتیک متمایز می‌سازد. بر این اساس، فرهنگ دموکراتیک، ملازم و همراه، یا پیش‌درآمد نظام سیاسی دموکراتیک خواهد بود.

اصل نخست؛ برابری هستی‌شناختی

برابری هستی‌شناختی همه مردم جامعه که متضمن مفهوم برابری یا عدالت در تمام سطوح اندیشه و کنش اجتماعی است، فراهم‌کننده زمینه و امکان تحرک اجتماعی برای همه گروه‌های موجود در جامعه است. در فرهنگ دموکراتیک، استعداد یا نبوغ، ذاتی یک گروه یا اشراف نیست، بلکه می‌تواند در وجود تمامی افراد جامعه حضور داشته باشد. علاوه بر این، پرورش استعداد نیز می‌تواند شامل تمامی افراد طبقات مختلف و سبک‌های مختلف زندگی در جامعه

بشود. در اینجا حتی می‌توان طرح نظریه‌های روانشناسی و علوم تربیتی در باب اکتسابی بودن بخش اعظم استعدادهای بشری را نمودی از تأثیر دموکراتیک شدن فرهنگ دانست. البته این استعداد شامل تمامی توانمندی‌های انسانی اعم از تحصیل، موسیقی، ادبیات و مانند آن می‌شود و نه فقط آموزش مدرسه‌ای.

مولفه یا نشانه‌ی دیگر بعد نخست دموکراتیک‌شدن فرهنگ، در نظر گرفتن انعطاف‌پذیری و حدی از امکان تغییر در همه‌ی امور است. این امر در واقع ناشی از تغییر رویکرد بدبینانه‌ی موجود در فرهنگ پیشادموکراتیک و جایگزینی آن با نوعی خوش‌بینی در فرهنگ دموکراتیک است. چنین تلقی از واقعیت بیرونی به تبیینی احتمالی و نه قطعی و غیر منعطف در فرهنگ دموکراتیک می‌انجامد. در فرهنگ دموکراتیک، واقعیت و شرایط موجود می‌تواند تغییر کند و بنابراین، آینده نیز یک امر از پیش تعیین‌شده نخواهد بود. این نتیجه، اگرچه امکان تأثیرگذاری حرکت‌های اجتماعی برای اصلاح و تغییر مناسبات اجتماعی را فراهم می‌سازد، اما کار پیش‌بینی آینده را با مشکل مواجه کرده و بر این اساس، هر برآوردی از آنچه پیش روست می‌تواند خطا باشد.

مولفه بعدی مرتبط با فرهنگ دموکراتیک که مربوط به اصل برابری هستی‌شناختی همه مردم است، نظام آموزش دموکراتیک است. نظام آموزش دموکراتیک به این معنا، نظامی است که قواعد آن، غیر قابل تغییر و مبتنی بر دیدگاه یک گروه بسته نیست. در چنین نظامی، به ویژه رابطه بین معلم و دانش‌آموز، لزوماً یک رابطه یک‌سویه‌ی از بالا به پایین نیست. در نظام یادشده، شرایط متعلمان و حتی خواست و نظر آنان بر شیوه و محتوای آموزشی تأثیرگذار است. در عین حال، نظام مدیریت آموزشی، رسالت نظارت بر فرایند آموزش و جلوگیری از افتادن آن را در ورطه‌ی آنچه که ما نهانیم «ابتدال آموزشی» می‌خواند، برعهده دارد.

مولفه یا شاخص دیگر در فرهنگ دموکراتیک این است که سبب خلاف دوران پیشادموکراتیک - دیگر نمی‌توان مدعی انحصار حقیقت در دست یک گروه بود. در نظام پیشادموکراتیک، گروهی خاص - احتمالاً گروه حاکم - می‌توانستند مدعی آن باشند که منبع حقیقت تام هستند و بقیه مردم و طبقات اجتماعی باید برای گرفتن بهره‌ای از آن حقیقت ناب، به آنها رجوع کنند یا به شیوه‌ی مورد نظر آن گروه عمل کنند تا به حقیقت واصل شوند. اما در فرهنگ دموکراتیک، این تلقی که حقیقت تنها نزد افراد برگزیده به ودیعه نهاده شده، کنار گذاشته شده است. بر این اساس، افراد صرف‌نظر از جایگاه و موقعیت اجتماعی‌شان می‌توانند

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

به حقیقت دست یابند. این ذهنیت، حقیقت را چیزی می‌داند که همگان می‌توانند در تجارب عادی و روزمره زندگی خود به دست آورند. از این نظر، علاوه بر این‌که همگان در همه سطوح، حق کاوش و جستجوی دانش را در همه آن دارند، مخاطبان دانش نیز یک طبقه خاص نیستند. بنابراین، همه حق دستیابی به سطوح بالای دانش، سواد و آگاهی را در رشته های گوناگون دارند. نتیجه‌ی دیگر چنین تغییر فرهنگی‌ای، این است که معرفت‌های گوناگون از نظر روشی نیز به نحوی تحول یافته‌اند تا بتوانند در همه گروه‌ها قابل فهم، قابل انتقال و به ویژه «آزمون‌شدنی» باشند. به این تعبیر شاید بتوان گفت که علم به معنای جدید آن¹ و روش علمی مبتنی بر آن، می‌تواند نتیجه‌ی چنین تغییری باشد. به بیان دیگر، علم نوین، مشخصه‌ی فرهنگ دموکراتیک است (همان: 28-38).

اصل دوم: استقلال واحدهای اجتماعی

بخش دوم از شاخص‌های فرهنگ دموکراتیک در نظریه مانهایم، از به رسمیت شناختن استقلال اجزای جامعه در فرهنگ جدید، نسبت به فرهنگ پیشادموکراتیک نتیجه می‌شود. نخستین دلالت مهم از این اصل به ایجاد حق نقد و تغییر واقعیت موجود و حتی خلق واقعیت و باور جدید برای همه گروه‌های مردم مربوط می‌شود. براین اساس در فرهنگ دموکراتیک، مردم عادی با استفاده از استعدادها و توان شخصی خود، نه تنها امکان نقد و تأثیر بر واقعیت موجود را یافتند، بلکه امکان رسیدن به مناصب عالی را که پیش از این در اختیارشان نبود، به دست آوردند. پس در شرایط جدید، دیگر واقعیت موجود، امری غیر قابل تغییر تصور نمی‌شود.

نتیجه‌ی دوم از این اصل، مربوط می‌شود به مسئولیت‌پذیری نسبت به آنچه که پیش می‌آید. در جامعه سنتی و پیشادموکراتیک، مسئولیت صلاح و بحران جامعه به عهده فرد یا گروهی خاص بود. اما در وضعیت جدید، یک نوع مسئولیت مشترک به رسمیت شناخته می‌شود. از آنجا که واقعیت جدید و قواعد مناسبات اجتماعی را همگان طی فرایندی از منازعه نظری و فکری وضع کرده‌اند، پس مسئولیت این وضع نیز باید بر عهده همه جامعه و نه یک فرد یا گروه خاص باشد. البته این نتیجه‌ی تحولی دیگر، یعنی همزیستی مکاتب و تفکرات رقیب در

کنار یکدیگر است که خود به خود به حذف موارد افراطی، یک‌سویه و غیرعقلانی در هردو طرف کمک می‌کند (همان: 38-53).

اصل سوم؛ شیوه خاص انتخاب نخبگان

شاخص‌های مربوط به این بُعد از دموکراتیک شدن فرهنگ در پنج بخش قابل بررسی است (همان: 54-55):

1- شیوه‌های گزینش نخبگان: در این شیوه انتخاب نخبگان در عین حال که بین جوامع دارای الگوهای دموکراتیک، تنوع نسبی مشاهده می‌شود، اما اصل اساسی یعنی امکان برآمدن تعدادی از مردم عادی و تصدی جایگاه‌های خاص در جامعه، همچنان فراهم است. در واقع در فرهنگ دموکراتیک، عموم مردم علاوه بر حق انتخاب کردن، از حق انتخاب‌شدن نیز برخوردار هستند.

2- ساختار گروه و روابط با سایر گروه‌ها: شاخص مهم دیگر در اینجا به ساختار درونی گروه‌های نخبه و الگوی رابطه آنها با سایر گروه‌ها مربوط می‌شود. دموکراتیک‌شدن در اینجا به معنای کاهش فاصله بین گروه‌های نخبه روشنفکری و سایر بخش‌های جامعه است. بنابراین گروه‌های نخبه و روشنفکر، دیگر گروه‌هایی منزوی از جامعه، با ادبیات و واژگان مبهم و ثقیل نیستند. در جامعه‌ی ملازم با فرهنگ دموکراتیک، نخبگان با کل اجزای جامعه ارتباطی ارگانیک برقرار می‌کنند و در خدمت کل قرار می‌گیرند.

3- ارزیابی از خود نخبگان دموکراتیک: در فرهنگ دموکراتیک، نخبگان روشنفکر دیگر خود را در آینه گروه‌ها یا افراد مافوق و واجد قدرت ارزیابی نمی‌کنند. در وضعیت جدید، آنها ارزیابی از خود را بر اساس ملاک‌های مستقل از ساختار قدرت شکل می‌بخشند و این، تغییر و چرخشی مهم در فرهنگ محسوب می‌شود.

4- فاصله اجتماعی و دموکراتیک‌شدن فرهنگ: مسأله فاصله اجتماعی که بیش از هرچیز مفهومی «زیملی» است و بیانگر حدی از بیگانگی یا سردی در روابط بین دو گروه، آنچه در اینجا به عنوان شاخص فرهنگ دموکراتیک مدنظر مانهایم بوده، توجه به کاهش فاصله اجتماعی در جامعه‌ی دارای فرهنگ دموکراتیک، در مقایسه با جامعه و فرهنگ پیشادموکراتیک است. این شاخص، خود می‌تواند مشتمل بر جنبه‌ها و دلالت‌های گوناگونی باشد. علاوه بر این دارای وجوه مختلفی هم هست؛ از کم شدن حس وابستگی به یک اقتدار از پیش ساخته تا

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

منعطف شدن قواعد از پیش موجود و حتی تغییر نگاه و تبدیل رابطه عمودی موجود بین پدیده به روابط افقی، نشانه‌ی فرهنگ اشرافی که فرهنگی فاصله‌گزین به شمار می‌آید، تعین و تقید به معیارهای خاص در آداب معاشرت و رسوم فرهنگی است. در این فرهنگ، این تمایل وجود دارد که رفتاری که از روی راحتی، سادگی و بی‌تکلفی است خوار انگاشته شده و در عوض استفاده از اصول و معیارهای خاص در فرهنگ، نشانه‌ی تشخیص دانسته شود. در مقابل، مشخصه‌ی فرهنگ دموکراتیک، شکسته‌شدن این معیارها، قالب‌ها و ساختارهای غیرمنعطف و ایجاد امکان نوگرایی در آنهاست. در ادبیات، این جنبه به صورت ورود واژگان و اصطلاحات محاوره‌ای، عامیانه و زبان روزمره به ادبیات رسمی خود را نشان می‌دهد. کاربرد ادبیات و زبان روزمره در ادبیات و رسوم مذهبی نیز یکی دیگر از این شاخص‌هاست¹.

در مورد نشانه‌ی دیگر فرهنگ دموکراتیک باید به مفهوم عشق و تغییر در آن اشاره کرد. در فرهنگ پیشادموکراتیک، عشق و تصویر آن گرایش به نوعی آرمانی‌شدن داشت؛ تصویر معشوق در این چارچوب، تصویری بی‌عیب و ایده‌آل و نگاه عاشق به محبوب خود، نگاهی عمودی و از بالا به پایین بود. اما در فرهنگ دموکراتیک به موازات تغییر مناسبات سلسله مراتبی عمودی به روابط افقی و کاهش یا حذف فاصله‌گزینی‌ها، نگاه عاشق به معشوق، نه نگاه به یک موجود بی‌نقص و کامل، بلکه نگاهی حتی انتقادی و متناسب با یک رابطه افقی است. انواع تعابیر سرزنش‌گرایانه نسبت به معشوق و استفاده از تعابیر ساده، بی‌پیرایه و خالی از هاله‌پوشی مقدس‌مآبانه در ادبیات و هنر مدرن، جلوه‌هایی از چنین چرخش فرهنگ را گواهی می‌دهند.

در فرهنگ پیشادموکراتیک، تلقی خاصی از هنر با تمایز بین هنر نخبه و هنر عوام از سوی طبقه اشراف القا می‌شود. بر این اساس، به موازات ادبیات، در عرصه هنر نیز، چارچوب‌ها و محتوای خاصی از هنر به عنوان شکل فاخر و با ارزش تلقی شده، و در مقابل هنر عوام، کم‌ارزش و متعلق به عوام تلقی می‌شود. علاوه‌براین، هنر طبقه اشرافی، هنری به دور از جنبه‌های واقعی زندگی و تجربه‌های عینی و ساده‌ی واقعیت موجود، بوده است. در مقابل، در فرهنگ دموکراتیک، همزمان با اهمیت دادن هرچه بیشتر به جنبه‌های زندگی روزمره و

1. در تاریخ تحولات اجتماعی ایران شاید بتوان گفت ظهور قالب‌های شعری نوین مانند شعر نو (نیمایی) و شعر سپید، که به ویژه با شاملو شناخته می‌شود، در کنار ورود کلمات و تعابیر عامیانه و روزمره - که امروز حتی در غزل معاصر، مانند غزل‌های محمد علی بهمنی خود را نشان می‌دهد - همگی نمونه‌های بارز این تغییر فرهنگی در عرصه ادبیات است.

تجربه‌های زیسته‌ی خود، این جنبه‌ها و وجوه عینی در هنر نیز به تصویر درمی‌آیند. بنابراین مشخصه‌ی دیگر فرهنگ دموکراتیک، انعکاس تجربه زندگی روزمره و واقع‌گرایی در آثار هنری است؛ امری که در فرهنگ پیشادموکراتیک مذموم شمرده می‌شد. جالب این که این مذمت از طبقات بالا به اعماق تفکر طبقات پایین جامعه و توده‌ی مردم نیز منتقل می‌شد.

روندی مشابه با روند بالا در معماری کلیساها قابل ردیابی است. بیشترین فاصله بین مومنان عادی و کشیش، در معماری اوایل قرون وسطی قابل مشاهده است. محراب، جایگاه اصلی‌ترین عمل مذهبی کاتولیک‌ها، در انتهای تالار کلیسا و بعد از ردیف‌های موازی نیمکت‌ها قرار داشت که نمادی از فاصله‌ی زیاد انسان و موضوع ایمان او بود. اما اگر زمان ظهور نخستین رگه‌های فرهنگ دموکراتیک را اواخر قرون وسطی بدانیم، خواهیم دید که از آن زمان به بعد، در معماری نوین کلیساها دهلیزهای جانبی حذف شده و در راستای خودمانی‌تر شدن فضای کلیسا، این امکان به وجود آمده که بتوان از هرکجای تالار، محراب را دید. تالار کلیساهای جدید، فاقد تقسیم‌بندی‌های خاص در جایگاه افراد و دارای امکان ارتباط خودمانی‌تر مومنان با موضوع مورد پرستش اوست. همچنین در شکل مراسم و مناسک دینی نیز تغییراتی ایجاد شد. همگام با تغییر از فرهنگ پیشادموکراتیک به فرهنگ دموکراتیک، مناسکی مانند «عشای ربانی» جای خود را به وعظ، خطابه و اعتراف داد. این ابعاد و وجوه نوین مراسم مذهبی باز هم بیشتر بر گفتگو و تعامل صمیمانه و نزدیک کلیسا و کشیش با مومنان تأکید دارد و باز هم شکلی از تغییر روابط فاصله‌گزین و عمودی به روابط نزدیک و افقی را نشان می‌دهد.

به موازات یکسان‌سازی و مشابه‌شدن عرصه‌های گوناگون زندگی و حذف سلسله مراتب و فاصله‌های اجتماعی که بین مقولات مختلف تمایز ایجاد می‌کرد، تأثیرات خاصی هم در تقویم و برخورد عینی مردم با مناسبت‌های مختلف پدید آمده است. مثلاً در فرهنگ دموکراتیک، ر خلاف فرهنگ پیشادموکراتیک، تمایز خاصی بین روز کار و روز تعطیل ایجاد نمی‌شود. علاوه‌براین، تعطیلات که پیش از این بیشتر جنبه‌ی مقدس داشته و برای معانی و برنامه‌های مذهبی هدف‌گذاری می‌شد، تغییر ماهیت داده و به فرصتی برای استراحت، تفریح و تجدید قوا بدل شده است.¹

1. در این زمینه، مثال ملموس در جامعه‌ی امروزی ما، وقت‌گذرانی گروه مهمی از مردم در مناسبت‌های خاص مذهبی در اماکن و مراکز تفریحی سواحل شمالی کشور است.

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

آخرین شاخص یا نشانه‌ی برآمده از ویژگی نزول فاصله اجتماعی در فرهنگ دموکراتیک، حرکت از اندیشه‌ی خدای شخصی و خدای پدر که نشان‌دهنده‌ی حداکثر فاصله‌گزینی است، به تلقی از حضور همه‌جایی خداوند و اندیشه‌ی وحدت وجود است. در واقع در فرهنگ پیشادموکراتیک، تلقی از خداوند، تحت تأثیر فرهنگ پدرسالار، یک موجودیت تشخیص‌یافته و فاصله‌گزیده با فرد است. اما در فرهنگ دموکراتیک، این اندیشه پدیدار شده که خدا موجودیتی حاضر در تک‌تک عناصر طبیعت و همه پدیده‌های خلقت است. به این معنا هیچ فاصله‌ای بین عالم خلقت با خداوند نیست. به این ترتیب یک نوع وحدت بین خدا و مخلوقات خدا برقرار می‌شود. این تلقی از وحدت وجودی با آرمان تصوف و عرفان که همانا وصال و فنا و اتحاد با ذات الهی است، مشابهت زیادی دارد¹.

تغییر دیگر در این زمینه در عرصه واژگان رایج و مفاهیم مستعمل در زبان روزمره قابل مشاهده است. اگر در فرهنگ پیشادموکراتیک واژه‌ها مبتنی بر نوعی معرفت‌شناسی ایستا بود، در فرهنگ دموکراتیک یک نوع معرفت‌شناسی پویا از طریق واژگان مربوط به آن خود را بازنمایانده است. در این زمینه، رواج، گسترش و استعمال فزاینده‌ی تعبیری همچون پیشرفت، فرایند و کارکرد، نشان‌دهنده‌ی چرخش از تصویر جهان به مثابه‌ی یک کل ایستای غیر قابل تغییر ساختارمند، به یک موجودیت در حال‌شدن و منعطف است. این ویژگی، ما را به شاخص دیگر دموکراتیک‌شدن فرهنگ سوق می‌دهد. در فرهنگ پیشادموکراتیک این تلقی وجود دارد که آنچه از پیش تعیین شده، مقدر ابدی است و بنابراین باید دانست آنچه وجود دارد از گذشته بوده و تا آینده نیز وجود خواهد داشت. اما در فرهنگ دموکراتیک این تفکر جای خود را به تفکر تکوینی می‌دهد که نوعی مشروعیت‌بخشی به امکان و تلاش برای تغییر وضع موجود و پذیرش واقعیتی غیر از واقعیت موجود است.

شاخص دیگر این است که در فرهنگ دموکراتیک، به جای افرادی با منزلت و تقدس خودساخته که فاصله‌ای قابل ملاحظه را با دیگران ایجاد و حفظ می‌کنند، این نهادهای

1. در عین حال بازهم باید یادآوری شد که تمامی این موارد به طور خاص و پیش از هر چیز مربوط به تجربه‌ی مسیحی - اروپایی است. بنابراین چرخش معنایی از نگرشی فاصله‌گزین به خداوند به نگرشی مبتنی بر وحدت وجود، در اسلام و جوامع مسلمان مصداق ندارد. خوانندگان محترم تصدیق می‌کنند که تصویر خدا در دین اسلام تصویری فارغ از زمان و مکان بوده و برعکس، مبتنی بر اعتقاد به تجلی نشانه‌های خداوندی در همه عناصر طبیعت و جهان خلقت است. تعبیر نزدیکی خداوند به انسان، به سان «رگ گردن» و حتی نزدیک‌تر از آن، استعاره‌ای از همین آموزه دینی است.

اجتماعی هستند که با «تقدسی اسطوره‌ای» از توده‌های مردم فاصله گرفته‌اند. به این معنا باید گفت اسطوره‌ها در فرهنگ دموکراتیک از بین نرفته‌اند، بلکه از نو تولید شده‌اند. اسطوره‌های سنتی و گاه دینی - در فرهنگ پیشادموکراتیک - جای خود را به اسطوره‌های نوینی مانند آزادی، دموکراسی و امثال آن داده‌اند. علاوه بر این، نهادهای نوین و فرایندهای مرتبط با آنها نیز مانند انتخابات یا قانون اساسی و دولت، همگی شأنیت و تقدس خاصی کسب کرده و از این طریق از بدنه عمومی جامعه فاصله گرفته‌اند.

در فرهنگ سنتی، برای مدت مدیدی، نوع یا انواع خاصی از معارف بشری با ارزش تلقی می‌شد. در چنین فرهنگی، معارف مرتبط با شناخت موجودیت خداوند، با ارزش‌ترین معارف شمرده می‌شدند و مطالعه در باب شناخت طبیعت و آنچه در قلمرو علم جدید قرار می‌گیرد، اساساً فاقد ارزش و حتی نکوهیده بود. اما در فرهنگ دموکراتیک، علاوه بر پذیرش و مشروعیت مطالعه و شناخت جنبه‌های گوناگون طبیعت و عالم ماده، حتی چرخش به سوی اهمیت و تأکید بر علوم تجربی، فنی و صنعتی - در مقابل معارف دینی - شکل گرفت. بنابراین اگر در فرهنگ پیشادموکراتیک دانش دین اهمیت اساسی داشت، در فرهنگ دموکراتیک، آرام آرام علوم جدید مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و در ادامه، علوم انسانی مستقل و تجربی مانند روانشناسی و جامعه‌شناسی اهمیت فزاینده یافت.

چنین تغییری در عرصه هنر نیز قابل مشاهده است. اگر در فرهنگ سنتی به تصویر کشیدن زیبایی آرمانی، بسیار ارزشمندتر از توجه به اشیای معمولی بود، در فرهنگ دموکراتیک، صحبت از اشیای عادی و به تصویر کشیدن آنها رایج شد. اوج این توجه به موضوعات مادی در هنر، در عکاسی جلوه‌گر شد. به قول مانهایم «عکس، شکلی از نمایش تصویری است که بیش از هر شکل دیگری به ذهنیت انسان مدرن نزدیک است» (1385: 89).

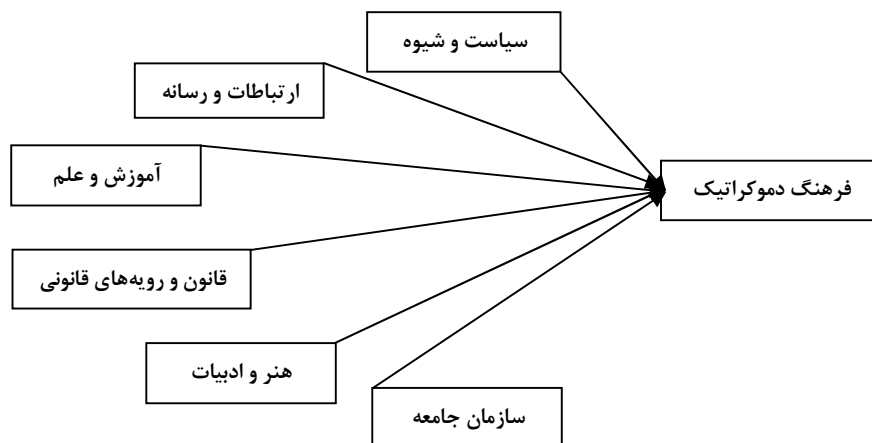
تغییر دیگر در عرصه هنر، چرخش توجه از «به تصویر کشیدن چه» به سوی توجه به «چگونه به تصویر کشیدن» است. به بیان دیگر، در مقابل فرهنگ پیشادموکراتیک که در آن موضوعی که به تصویر در می‌آمد - اغلب موضوعات زیبایی‌شناختی آرمانی یا دینی - مهم بود، در فرهنگ دموکراتیک، توجه به چگونگی خلق اثر هنری مهم بود و نه لزوماً موضوع آن. بر این اساس یک اثر هنری که موضوع آن طبیعت بی‌جان بود نیز می‌توانست همان‌قدر واجد ارزش باشد که تابلویی از مریم مقدس.

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

5- آرمان‌های فرهنگی گروه‌های اشرافی و دموکراتیک‌شدن: در گذشته، آرمان و حتی نقطه اتکا و فخرفروشی اشراف به سایر گروه‌های اجتماعی، نوعی فرهیختگی، بدون توجه به واقعیت‌های ملموس زندگی بود. بر این اساس، تحصیلات، هنر و دانش به عنوان فضایل و امتیازات طبقه اعیان و اشراف تلقی شده و بیش از آنکه ابزار کسب جنبه‌های مادی و عملی زندگی باشند، خود، هدف بودند. اما در فرهنگ دموکراتیک، نوعی فرهیختگی که لزوماً باید در پیوند با نیازهای اصلی، عملی و روزمره زندگی باشد، مورد توجه قرار گرفت. بر این اساس، تخصص‌گرایی در راستای کسب توانمندی‌های شغلی و تخصصی با هدف ایفای کامل نقش‌های اجتماعی و کاربرد عملی در زندگی، معنای نوین فرهیختگی در فرهنگ دموکراتیک شده است.

چارچوب مفهومی

جمع‌بندی مباحث مانهایم در پیوند با موضوع این مقاله به منظور ارائه چهارچوب مفهومی، ما را به ترسیم مدلی شماتیک از آنچه چارچوب مفهومی مطالعه‌ی ما را می‌سازد رهنمون می‌شود. بر این اساس، در بررسی مصداقی مفهوم دموکراتیک‌شدن فرهنگ و عینیت یافتن آن در عصر مشروطه، حداقل شش بُعد باید مورد کاوش قرار گیرد: 1- سیاست و شیوه حکمرانی، 2- هنر و ادبیات، 3- ارتباطات و رسانه، 4- آموزش و علم، 5- قانون و رویه‌های قانونی و 6- سازمان جامعه. ابعاد یادشده، بر اساس ویژگی‌های مرتبط با تحولات جاری در عصر مشروطه و از سوی دیگر، امکان و قابلیت بررسی برای وجود یا عدم وجود مصداق‌های دموکراتیک‌شدن فرهنگ، انتخاب شده‌اند.



پس از نگاهی به ابعاد، مولفه‌ها و شاخص‌های فرهنگ دموکراتیک، آماده آن هستیم تا با واکاوی تجربه تاریخی کشور از عهد ناصری تا جنبش مشروطه از زاویه‌ای فرهنگی، رگه‌های دموکراتیک‌شدن یا پیشادموکراتیک‌ماندن فرهنگ را در مقطع مهمی از تاریخ کشورمان ردیابی کنیم؛ مقطعی که همزمان با ورود عناصر مادی مدرنیته به کشور، تحصیل فرنگ‌رفته‌های دانش‌آموخته و تأسیس مدارس جدید، نخستین احتمال بروز نشانه‌های فرهنگ دموکراتیک را در ایران مطرح می‌سازد. اما نخست مروری بر سیر تاریخی حوادث در مقطع مورد بررسی خواهیم داشت.

توجه به تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی مهمی که بین تجربه‌ی تاریخی ایران و غرب (مورد تحلیل مصداقی مانهایم در بحث او درباره دموکراتیک شدن فرهنگ) وجود دارد، در پاسخ به پرسش‌های اصلی بالا اهمیتی بنیادین دارد. به عنوان نمونه دموکراتیک شدن فرهنگ، به عنوان جزئی از کل فرایند دموکراتیک شدن و مانند عوامل و زمینه‌های موثر بر دموکراتیک شدن (از جمله مدرنیته، عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی)، همگی تجربه‌های مسیحی-اروپایی‌اند و بیش از هر جای دیگری، در این زمینه‌ی فرهنگی معنا می‌یابد. بنابراین به طور منطقی ممکن است در زمینه‌ی فرهنگی متفاوتی مانند جوامع مسلمان، تعدادی از تغییرات فرهنگی مانند تحول در باورهای دینی نسبت به «خداوند»، به وجود نیامده باشد. در مقابل، برخی تحولات مانند توجه به علم تجربی، از قرن‌ها پیش (سده‌های سوم تا پنجم هجری) نیز بین جامعه‌ی ایرانیان وجود داشته است (قناعی‌راد، 1384). در نتیجه باید گفت برخی مولفه‌های دموکراتیک شدن فرهنگ در غرب یا زمان بروز آنها، با آنچه که در ایران وقوع یافته مطابقت کامل ندارد.

نگاهی کوتاه به روند تحولات مشروطه در ایران

طی سال‌های 1277ش به بعد، موجی از نارضایتی که بخش مهمی از آن مربوط به عوامل اقتصادی می‌شد، دامن سلطنت مظفرالدین‌شاه را گرفت. البته بخش دیگری از این نارضایتی به دلیل دخالت و تسلط خارجی‌ها بر مدیریت داخلی ایران هم بود. این اعتراض‌ها به تدریج از سال 1282ش شدیدتر شده و در مرداد و شهریور 1285 به اوج خود رسید. نخستین اعتراض به صورت یک راهپیمایی آرام در جریان مراسم عزاداری ماه محرم سال 1284 شمسی بود. اعتراض دوم در آذرماه، هنگامی که حاکم تهران می‌کوشید با به فلک بستن دو تن از تجار سرشناس، قیمت شکر را پایین آورد، روی داد. سومین مرحله از اعتراضات، در محرم 1285 بود. این اعتراضات بیشتر نتیجه ناتوانی شاه در تشکیل عدالت‌خانه و عزل "نوز" (رئیس

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

گمرک) و تا حدودی شدت عمل پلیس برای دستگیری واعظی بود که علنا علیه دولت سخنرانی کرده بود (آبراهامیان، 1387: 104-105).

نتیجه استمرار این اعتراضات، صدور فرمان تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی بود. فرمان مشروطیت ایران در مردادماه 1285 شمسی به امضای مظفرالدین‌شاه رسید و در مهرماه همان سال نخستین مجلس شورای ملی، رسماً توسط پادشاه در عمارت گلستان افتتاح شد (نوائی، 1355: 5).

به موجب قانون انتخابات تدوین شده، تعداد وکلا (نمایندگان) 160 نفر تعیین شده و تا 200 نفر قابل افزایش بود. شرایطی که برای رای دهنده‌گان تعیین شد. داشتن مالکیت، با ارزش هزار تومان و مکان مناسب (برای اصناف) بود. انتخاب‌شونده‌گان نیز می‌بایست شرایط تابعیت ایران، باسواد بودن، معروفیت محلی، نداشتن شغل دولتی و حداقل 30 سال و حداکثر 70 سال سن را دارا باشند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، 1384: 10).

نمایندگان مجلس شورای اسلامی به شش دسته تقسیم می‌شدند: شاهزاده‌گان قاجار، علما، اعیان و اشراف، ملاکین، تجار و اصناف. قانون اساسی در اواخر آبان 1285 آماده شد. پس از فوت مظفرالدین‌شاه، میان پادشاه جدید یعنی محمدعلی‌شاه و مجلس کشمکش شدیدی آغاز شد. از سوی دیگر بین روحانیان هم شکاف افتاد. تبلیغات علیه رهبران مشروطه شدت گرفت و برخی از روحانیون مثل شیخ فضل‌الله نوری، آنها را «لامذهب، لایبالی، بابی» و مانند اینها خواندند، و روحانیان برجسته دیگری با وی به مخالفت برخاستند.

در کشاکش چالش بین دولت و مجلس، مجلس از فرصت مخالفت‌های عمومی با سیاست‌های شاه استفاده کرده و متمم قانون اساسی را در 15 مهر 1286 تصویب کرد و به امضای شاه رساند. به موجب این متمم، اختیارات مجلس افزایش و اختیارات شاه کاهش می‌یافت. اما پس از آن، باز هم با حمایت روس‌ها از شاه، کشمکش شاه، شدیدتر شد. در تاریخ 2 تیر 1287 شاه به کمک قزاق‌ها و افسران روسی، مجلس را به توپ بست. این اقدام همراه با مقابله و مقاومت گروه‌های مردمی در تهران و برخی مناطق دیگر کشور به ویژه آذربایجان، اصفهان و رشت بود. طی نبردهای شدیدی که دامنه‌ی آن با ورود نیروهای مقاومت مردمی از شهرهای دیگر به تهران کشیده شد، محمدعلی‌شاه به سفارت روسیه پناهنده شد. در روز 27 تیر 1287، از سوی شورای عالی متشکل از نمایندگان مجلس، رهبران نظامی مشروطه‌خواه، شاهزادگان، اعیان و

روحانیان، احمدشاه پسر یازده ساله محمدعلی‌شاه به سلطنت برگزیده شد و به این ترتیب سلطنت استبدادی محمدعلی‌شاه به پایان رسید (فوران، 1387: 260-265).

در مرداد و شهریور 1288 انتخابات مجلس دوم در تهران برگزار شد. به موجب قانون جدید، سن رای دادن و پیش شرط دارایی برای رای‌دهنده‌گان کاهش یافت. راه برای ورود نخبگان به مجلس هموار و بر تعداد نمایندگان ایالت‌ها در مجلس افزوده شد. برای پنج ایل بزرگ، پنج کرسی و برای اقلیت‌های دینی (ارمنیان، نستوریان، زرتشتیان و یهودیان) نیز هر کدام یک کرسی در نظر گرفته شد (آبراهامیان، 1387: 127؛ فوران، 1387: 265). بنابراین ماهیت صنفی مجلس اول تغییر کرد.

طی سال‌های بعد از آن، ابتدا در صف مشروطه‌خواهان شکاف به وجود آمد. سپس هرج و مرج داخلی با دخالت روسیه و انگلیس و عصیان دوباره‌ی محمدعلی‌شاه به کمک برادر او (سالارالدوله) بالا گرفت. دولت روسیه هم طی اولتیماتومی از ایران خواسته بود از این پس بدون موافقت آنها، اقدام به استخدام هیچ خارجی نکند. پس از مقاومت مجلس در برابر این اولتیماتوم و رد آن، فشارها بر مجلس افزایش یافت. در نهایت هیأتی پنج نفری از مجلس به همراه کابینه، مأمور مذاکره با روسیه شدند. در نهایت با اولتیماتوم روسیه مجلس دوم منحل شد. پس از آن مقاومت‌های مردمی به سختی سرکوب شد، سانسور مطبوعاتی برقرار شد و زمین‌داران بزرگ کنترل خود را بر دهات و املاک خویش از سرگرفتند (فوران، 1387: 260-268).

انقلاب مشروطه حاصل تاثیرگذاری همزمان جریان روشنفکری و روحانیت و مشارکت فعالانه توده‌های مردم بود که در روند حرکت خود، راس حکومت، یعنی شاه را نیز وادار به همراهی کرد. تا زمانی که حکومت استبدادی قاجار پیش رو بود، مبارزه برای استقرار نظام پارلمانی ادامه داشت. روحانیون مشروطه‌خواه و روشنفکران در جبهه متحدی بودند و تفاوت‌های عمیق دو نوع تلقی (تلقی روحانیون مشروطه‌خواه از مشروطیت و تلقی روشنفکران از آن) نمودی نداشت. اما این اتحاد، به زودی دچار بحران شد (آجودانی، 1389: 44). در نتیجه، چالش‌های مداوم بین جریان روشنفکری و روحانیت منجر به عدم توفیق کامل مشروطه شد.

نشانه‌های دموکراتیک شدن فرهنگ در عصر مشروطه

1- سیاست و شیوه حکمرانی

مهم‌ترین وجه جنبش مشروطه از نگاه عموم مردم، آغاز بارقه‌های شکل‌گیری شیوه مدیریت و حکمرانی بر جامعه براساس نظر و رأی مردم است. با امضای فرمان مشروطه به دست

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

مظفردالدین‌شاه، جنبش مشروطه برای نخستین بار موجب شد در ایران مجلس قانونگذاری‌ای بنا شود که نمایندگان آن برآمده از رأی مردم بودند. هرچند سازوکار انتخابات و راهیابی نمایندگان به مجلس هنوز کاملاً دموکراتیک نبود، اما در هر حال، نشان‌دهنده‌ی بُعدی از سه بعد کلی مفهوم دموکراتیک شدن در ایران بود. ظهور مجلس منتخب مردم به عنوان نهاد قانونگذار اصلی کشور، مهم‌ترین تحولی است که مستقیماً برآمده از نتایج جنبش مشروطه در ایران است. بین مورخان و پژوهشگران تاریخ معاصران ایران، در مورد دستیابی جنبش مشروطه به اهداف خود، از جمله تسلط فرایندهای دموکراتیک در اقامه‌ی خواست مردم در حکمرانی کشور، اختلاف نظر جدی وجود دارد. به عنوان نمونه آبراهامیان (1387: 127) معتقد است سرانجام انقلاب به مشروطیت دست یافته بود. این در حالی است که برخی دیگر همچون فوران (1387: 268) قایل به شکست جنبش مشروطه بوده و به آن به عنوان مات شدن در عرصه‌ی شطرنج اشاره می‌کند. نتیجه هرچه باشد، ایجاد مسیری برای طی فرایند دموکراتیک‌شدن در فرهنگ سیاسی ایران بوده است، چه آن که دموکراتیک‌شدن بیش از آن که یک قله باشد، یک مسیر و یک فرایند تدریجی است. مسلماً حرکت در این مسیر در ایران وجود دارد (ساعی، 1386) و آغاز آن نیز جنبش مشروطه است؛ هرچند به معنای تام آن تفاوت‌های اساسی با تجربه غربی‌اش دارد.

2- قانون و رویه‌های قانونی

آنچه عمدتاً در مورد قوانین مدنظر است، مربوط به قانون اساسی مجلس مشروطه و متمم قانون اساسی است. می‌گویند قانون در کشورهای جهان سوم، سخن پادشاه است که آن هم هر روز امکان تغییر دارد. این که چنین وضعیتی در کشور ما به وضعیتی به نسبت سازمان‌مند تغییر یافته یا حداقل در مسیر این تغییر قرار گرفته باشد، می‌تواند نشانه‌ای از یک تحول اساسی در یک فرهنگ پیشادموکراتیک باشد.

در آخرین اصل قانون اساسی مشروطه چنین آمده است:

مقرر آنکه سلاطین اعقاب و اخلاف ما حفظ این حدود و اصول را که برای تشیید مبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگهبانی دستگاه عدالت و آسایش ملت برقرار و مجری فرمودیم وظیفه سلطنت خود دانسته در عهده شناسند (قانون اساسی مشروطه، اصل 51).

این امر نشان از تثبیت حضور نهادی مردمی در مقابل نهاد سستی سلطنت دارد که حکمرانی و رابطه عمودی با ملت را تغییر یافته می‌بیند. البته اینها در گروه تحولات فرهنگی گسترده‌تری قرار می‌گیرد که در ایران آن روز شکل گرفته بود. در جریان موج اعتراضات مردمی که زمینه‌ساز جنبش مشروطه شد، فریاد «زننده باد ملت ایران» شنیده شد. ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان (1346) می‌نویسد عبارت «ملت ایران» تا آن هنگام هرگز در خیابان‌های تهران شنیده نشده بود (آبراهامیان، 1387: 105). این یعنی شکل‌گیری مفهوم «ملت» در برابر شاه، که تا دیروز «رعیت» را مشتی جیره‌خوار اعلی‌حضرت می‌خواند، نه دارای حق تعیین شیوه حکمرانی بر خود و رویه‌های آن.

بنابراین دو تحول اساسی در قوانین و رویه‌های قانونی در عصر مشروطه بنا نهاده شد: 1- تعیین چارچوب‌های اداره امور از طریق مکانیزم مجلس - یعنی نهاد قانون‌گذار منتخب مردم - و نه شاه یا عده‌ای خاص و 2- قدرت یافتن مردم در تصمیم‌گیری‌ها. علاوه بر این‌ها، برابرنهادگی همه «اهالی مملکت»، چه شاه، چه گدا در برابر قانون از اصول تصریح شده در متمم قانون اساسی بود. اصل هشتم متمم قانون اساسی در این مود چنین می‌گوید:

«اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود» (متمم قانون اساسی مشروطه، به نقل از سایت مرکز پژوهش‌های مجلس).

3- سازمان جامعه

تفکیک قوا: بر اساس اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی مشروطه، سه قوه کشور شامل قوه مقننه، قضائیه و مجریه از هم تفکیک شده و مستقل هستند. نکته جالب این است که بر این اساس، شاه به عنوان یکی از مراجع قانونگذاری، ذیل قوه مقننه حق قانونگذاری را برای خود مجاز می‌داند، آن‌هم تنها پس از تأیید دو مجلس شورا و سنا.

اصل سی و پنجم این قانون نیز تصریح دارد که:

«سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده».

بر این اساس، کاملاً روشن است که رابطه‌ی عمودی پیشین شاه با مردم، در حال تغییر به یک رابطه افقی است.

شکل‌گیری و گسترش نهادهای مدنی غیردولتی

تشکیل و فعالیت رسمی نهادهای غیردولتی غیرانتفاعی و غیرتجاری در ایران که به اختصار «سمن» یا NGO (سازمان‌های مردم‌نهاد) نامیده می‌شوند در کشور ما چندان با سابقه نیست. اما

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

بازهم مهم‌ترین فعالیت‌ها در این خصوص از سال‌های مشروطه آغاز شد. مظفرالدین‌شاه، همزمان با اعمال سیاست‌های غیرمردمی، ناگهان تدابیر امنیتی و انتظامی را کاهش داد. در مقابل، مرزهای کشور را به روی روزنامه‌های لیبرالی مانند حبل‌المتین و پرورش که در کلکته و قاهره منتشر می‌شد باز کرد. همچنین ممنوعیت مسافرت را از میان برداشت و مهم‌تر از همه این که تشویق به تشکیل انجمن‌های صنفی و آموزشی کرد (آبراهامیان، 1387: 97). اما تحولات بعدی که همزمان با جنبش مشروطه صورت گرفت، شکل‌گیری و فعالیت سازمان‌های مردمی را شدت بیشتری بخشید.

در این دوره سازمان‌های زیاد و گوناگونی پا به عرصه وجود نهادند که در ایران قبل از مشروطه خبری از آنها نبود. از جمله می‌توان از اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌ها، نخستین حزب‌های سیاسی و مجاهدان یا واحدهای مسلح مردمی نام برد. «انجمن» در ایران آن زمان به سه معنی به کار می‌رفت: 1- جوامع مخفی قبل از جنبش مشروطه، که هدفشان بحث درباره مسایل سیاسی و اجتماعی ایران بود. 2- انجمن‌های شهری و ایالتی که به موجب قانون اساسی سال 1285 مشروطیت، مقرر شد بر امور محلی نظارت داشته باشد و 3- مجامع غیر رسمی که با سمت‌گیری‌ها و مقاصد سیاسی گوناگون در گوشه و کنار مملکت برپا می‌شد. احزاب سیاسی در اغلب موارد به صورت اتحاد ناپایداری از تعدادی از نمایندگان مجلس دوم در صحنه ظاهر می‌شدند. اما گروه‌های بهتر سازمان‌یافته خارج از مجلس شورای ملی نیز مثل سوسیال‌دموکرات‌ها در حال شکل‌گیری بودند (فوران، 1387: 284-286).

4- هنر و ادبیات

الف- ادبیات

در مورد آن نوع از ادبیات که همراه با جریان نوگرایی در فرهنگ ایران خود را نشان داد از ابعاد گوناگونی می‌توان سخن گفت. نخستین بُعد، سبک و قالب ادبی است. بُعد دیگر تحول در ادبیات مشروطه، نقد هرآنچه هست، که تا پیش از این امکان و یا وجاهتی برای نقد آن وجود نداشت. این تحول با کمک ترجمه آثار غربی‌ها، نگارش داستان و رمان، شعر و حتی نمایش، رخ داد و گاه در مطبوعات و قلم روزنامه‌نگاران هم تبلور می‌یافت. عمده جهت‌گیری این قلم‌ها نقد وضع موجود با در نظر گرفتن امکان و امید رسیدن به وضعیتی بهتر بود. فریدون آدمیت در «فکر دموکراسی» به نقل از مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد که:

در اوایل نهضت [مشروطه] می‌شنویم که «جوانان پرشور هرکدام رساله‌ای از انقلاب فرانسه در بغل دارند و می‌خواهند زُل ریسپیر و داتن را بازی کنند... گرم کلمات آتشین‌اند» (آدمیت، 1363).

این نقل قول به خوبی تأثیر ترجمه آثار غربی را در جنبش مشروطه و فرهنگ سیاسی ایران نشان می‌دهد. در مورد ادبیات دوره مشروطه باید به ادیبان این عصر و به بیان دیگر روشنفکران ادبی نیز پرداخت؛ کسانی که از قرن بیستم میلادی به بعد نه به واسطه‌ی ترجمه‌ی آثار غربی، بلکه به مدد تحصیل در فرنگ - فرانسه، آلمان و انگلیس - با فرهنگ و دستاوردهای نوین غرب آشنا شدند. از نظر آنان آنچه در ایران آن زمان وجود داشت، مترادف با نابسامانی بود. برای آنها ادبیات و اندیشه، وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف سیاسی، اجتماعی و اعتراض به وضع موجود بود. به همین جهت قالب‌های مختلف ادبی اعم از نظم یا نثر، رمان، نمایشنامه، شعر و مانند آن را برای روشنگری جامعه به کار می‌بردند. از نظر اینان، ترقی، همراه شدن با کاروان تمدن بود و این همراهی، معنایی جز تجربه‌ی نعل به نعل و منطبق با آنچه غرب آزموده و از آن بهره برده، نبود. میرزا ملکم خان، که برخی از او به عنوان پدر معنوی جریان روشنفکری ادبی ایران یاد می‌کنند (سیف و دیگران، 1384)، هر تحول در ایران را مستلزم تحول در زبان فارسی و نقد سنت ادبی ایران - چه در عرصه نثر و چه در نظم - می‌داند.

ویژگی مهم ادبیات جدید در این دوره استفاده از زبان محاوره‌ای و ساده برای ارتباط فکری با توده‌های مردم بود. نثر گذشته مُنشیانه و رسمی و در بسیاری از موارد، درباری بود. بنابراین، بسیار پرتکلف می‌نمود و کارآمدی آن در حد خواص بود. چنین نثری - که ویژگی فرهنگ پیشامدموکراتیک است - پاسخگوی نیازهای روز متجددها و عوام نبود. بنابراین شرایط زمانه نیاز به ادبیاتی فراگیر و همه فهم را ضروری می‌ساخت. شعر نیز شرایطی مشابه داشت. در زمینه نظم نیز شعرای گذشته به گونه‌ای عمل می‌کردند که شعرای جدید از آن روی برتافتند. برخی به شدت مسیر گذشتگان را مورد نقد قرار داده و حتی دیگران را از آن بر حذر داشتند. در شعر گذشته شاعر (در بسیاری از موارد) به ستایش شاه، دربار و شاهزادگان و تصویرگری مجالس طرب، جنگ‌ها و هر مسأله‌ی مربوط به رأس هرم قدرت مبادرت می‌ورزید. اما در دوره جدید، نگاه شاعر به حوادث اجتماعی، مشکلات و گرفتاری‌های عامه و ارایه گریزگاهی برای رفع آن مصائب بود. این بار موضوع شعر، فقر و تنگدستی توده‌ها بود. به همین دلیل شاهد به کارگیری مضامینی شبیه به آنچه در نثر آمده بود، در زمینه شعر هم هستیم.

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

به این مناسبت امروزه از شعر عصر مشروطه به عنوان شعر واقع‌گرا نام برده می‌شود. در نشر هم، این انقلاب مشروطه بود که ضرورت به کارگیری نثری همه فهم و فراگیر را به انقلابی‌ها و ادبا گوشزد کرد. در این راستا، دهخدا بود که زبان عامیانه و طنز را وارد ادب فارسی کرد و نیز جمالزاده که ضرورت تنوع در ساخت ادبیات ایران را به عنوان عامل ترقی ایران و رمز برون‌رفت از عقب‌ماندگی آن از جاده تمدن دانست و خواهان «دموکراسی ادبی» شد (آدمیت، 1363: 9-11).

شعر در دوره مشروطه که پس از شعر دوره بازگشت ادبی ظهور یافت، ویژگی‌های متفاوتی نسبت به ادبیات سنتی و کهن ایران و از جمله نسبت به ویژگی‌های شعر دوره بازگشت داشت. این ویژگی‌ها به طور خلاصه چنین بودند:

- 1- شعر مشروطه چه از نظر محتوا و چه از نظر اهداف شاعر دور از دربار است.
 - 2- شعر مشروطه شعری است مردمی و مملو از خون و فریاد و گرمی زندگی مردم کوچه و بازار.
 - 3- موضوع شعر مشروطه موضوعاتی مثل وطن، آزادی، قانون، تعلیمات جدید مانند آن است.
 - 4- زبان شعر، زبان مردم کوچه و بازار است و مملو از واژگان و عبارات مردم است.
 - 5- شعر مشروطه متکی بر نوآوری در زمینه تخیل نیست و تخیل و صور خیال در آن کمرنگ است.
 - 6- شعر مشروطه ترکیبی از قالب‌های کهنه و سنتی همراه با تغییر در کاربرد قالب‌های کهن است.
 - 7- نگرش شاعران مشروطه به جهان با الهام از حوادث و مقتضیات زمان شکل می‌گیرد.
 - 8- شعر مشروطه شعری متعهد در قبال مردم، فرهنگ و جامعه است (ستودیان، 1385: 43).
- همچنین از نظر محتوا و درون‌مایه¹، می‌توان شعر دوره مشروطه را به طور عام مشتعل بر مضامین زیر دانست:

«وطن»، شامل مباحثی مانند ملیت و حق حاکمیت ملت، ناسیونالیسم و اندیشه اتحاد ملی.
 «آزادی»، شامل مباحثی در زمینه دموکراسی اجتماعی و سیاسی چون آزادی بیان، قلم، افکار، احزاب، قانون‌خواهی و حکومت قانون، اندیشه‌های ضد استبدادی و ضد استعماری.

1. ماشاءالله آجودانی (1372: 621)، «درونمایه» را به معنایی وسیع شامل مضمون (theme) و نیز موضوع (subject) به کار می‌گیرد.

«مدنیت غربی»، لزوم اخذ علم و صنعت غربی، اندیشه ایجاد مدارس و دانشگاه‌ها به شیوه اروپایی.

«انتقادهای اجتماعی و سیاسی»، انتقاد از شیوه‌های حکومت‌های استبدادی، انتقاد از نظام سیاسی، اجتماعی، اداری و شخصیت‌ها، دایره انتقاد در شعر مشروطه چنان گسترده است که از پیش‌پا افتاده‌ترین مسایل اجتماعی گرفته تا پیچیده‌ترین مسایل سیاسی و اجتماعی را دربرمی‌گیرد (آجودانی، 1372: 622).

همچنین پس از آغاز سبک خاطره‌نویسی به شکل نوین آن در عهد قاجار، این روند تا عصر مشروطه نیز استمرار یافت. در این میان حتی ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و برخی رجال مهم قاجار و دوران مشروطه نیز به نگارش مجموعه خاطرات خود دست زدند. در این‌جا آنچه اهمیت دارد، خاطره‌نویسی به عنوان شکلی از تولید محتوای ادبی است که به ویژه زیر نفوذ جریان نوگرایی در اروپا توسعه یافت.

بر اساس آنچه آمد می‌توان گفت ادبیات دوران مشروطه هم نشانه و هم در عین حال معلول شرایط نوین اجتماعی ایران است. نخست این که قالب‌های نظم و نثر کلاسیک و سنتی در این دوران درهم‌شکسته شد. بنابراین، اکنون نگاه ایستا به وضعیت موجود، تبدیل به نوعی نگاه پویا همراه با در نظر گرفتن امکان تغییر شرایط موجود - در اینجا ادبیات - شده بود. این تغییرات اساسی در ذهن و قلم ادیبان و روشنفکران ادبی عهد مشروطه، اندکی بعد در ظهور شعر نو فارسی و بیش از آن در شعر سپید (شعر شاملویی) پدیدار شد.

دوم این که با کم‌شدن فاصله‌ی اجتماعی - به عنوان نشانه‌ی دیگر دموکراتیک شدن فرهنگ در نثر و نظم ادیبان و شعرا - ادبیات دیگر در حصار دیوارهای کاخ شاهی و دربار محصور نماند، به کوچه و بازار آمد و با مردم همراه شد و از آنها گفت. این تغییر، نیازمند تغییر نگاه به هنر و ادبیات نیز بود. نگاه نخبه‌گرا به ادبیات که از مشخصه‌های فرهنگ پیشادموکراتیک است در این دوران تغییر کرد و ادبیات اولاً از پرداختن به موضوعات انتزاعی، غیر ملموس و پیچیده در لفافه‌ی استعاره‌ها و کنایات تودرتو، به زبانی ساده‌فهم‌تر برای عوام تمایل یافت. علاوه براین، ادبیات این عصر از موضوعاتی سخن می‌گفت که ساده، و قابل درک و لمس برای عموم مردم بود. ظهور، گسترش و بلوغ تدریجی روزنامه‌نگاری در ایران، به تقویت این روند کمک فراوانی کرد.

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

ترجمه متون، رمان‌ها و داستان‌های خارجی به فارسی، نگارش و انتشار داستان‌های عامیانه نیز از سال‌های نزدیک به مشروطه و شکل‌گیری نخستین زمینه‌های این جنبش آغاز شد. مطالعه آثار داستانی اروپا برخی از نویسندگان وطنی را جسارت بخشید تا در نظرورزی‌های سیاسی و اجتماعی‌شان از قالب داستان و رمان بهره جویند. می‌دانیم که اندیشه‌ورزان ادبیات کهن فارسی هم، قالب داستان را دست‌مایه اندیشه‌ورزی‌های اخلاقی و تعلیمی خود قرار می‌دادند. ولی آنچه اندیشه‌ورزان و پژوهندگان دنیای جدید را از پژوهش‌گران دنیای کهن متمایز می‌کرد، کندوکاو برای یافتن و بازنمودن عوامل جدید انسانی، کارسازی، چاره‌جویی، بازبینی و بازاندیشی فرایندهای جدید اجتماعی و سیاسی و نواخواهی در عرصه زندگی و فرهنگ انسان‌ها با روشی تحلیل و علمی بود که بازبینی و اصلاحات اجتماعی و سیاسی را طلب می‌کرد و موجبات رشد مدرنیته را فراهم می‌ساخت (آژند، 1385).

نکته بعدی، طنزپردازی نوین در ایران است. این کار همراه با تحولات یادشده در ادبیات ایران و با استفاده از روزنامه‌ها انجام شد. علی‌اکبر دهخدا و نیز اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال) از جمله افرادی بودند که با زبان طنز با جامعه سخن گفتند و سخنان خود را از طریق روزنامه‌ها منتشر کردند. استفاده از زبان طنز و نیز ادبیات و چارچوب واژگانی که دیگر نه فقط متعلق به درباریان، فرهیختگان و نخبگان خاص، بلکه متعلق به همه مردم کوچک و بازار بود، محبوبیت قلم این نویسندگان نواندیش را افزایش داد.

ب- تئاتر

آنچه در مورد ادبیات در دوره مشروطه آمد به گونه‌ای دیگر در مورد تئاتر هم صادق است. اگر اپرا را که تلفیقی از موسیقی و نمایش است، متعلق به هنر تئاتر بدانیم، باید گفت نخستین نمونه‌ی بارز هنر نمایش به معنای نوین آن در «پرای رستاخیز شهریاران ایران» اثر میرزاده عشقی قابل مشاهده است. همچنین با گذشت زمان اندکی از استقرار کامل مشروطیت، نخستین اجرای تئاتر به شیوه‌ی نوین آن در آذرماه سال 1288 شمسی به روی صحنه رفت. همزمان دو تئاتر کم‌دی از سوی قفقازی‌ها اجرا شد. کوهستانی‌نژاد (1379: 140) متن اعلامیه این دو اجرا را که در روزنامه‌ی ایران‌نو چاپ شده، آورده است:

«امشب که شب سه‌شنبه 20 ذی‌حجه است دو مضحکه «آخشام صبری خیر اولاد» و «در سونعلی بادی» به زبان ترکی در تماشاخانه سینماتوگراف روسی خان در خیابان لاله‌زار به موقع تماشا گذاشته می‌شود.»

تئاتر به معنای هنر نمایش در ایران قدمتی حداقل به اندازه تاریخ تعزیه دارد. در تاریخ ابن-کثیر شامی آمده است که معزالدوله احمدبن بویه در بغداد در دهه‌ی اول محرم امر کرد تمامی بازارهای بغداد را بستند و لباس عزا پوشیدند و به تعزیه سیدالشهدا پرداختند. بنابراین شکل اولیه‌ی تعزیه به صورت بازاربستن و سیاه‌پوشیدن در عزای امام حسین (ع) بوده و تعزیه به شکل امروزی تعزیه در دوران آل بویه آغاز شده است. اما تحول‌نهایی آن به شکل یک آیین نمایشی در دوران صفویه صورت گرفت. تاورنیه در سفرنامه خود اشاره‌هایی به این آیین نمایشی در محرم سال 1046 خورشیدی با حضور شاه‌صفی دوم در اصفهان داشته است (محمدقلی‌ها، 1382: 58)¹.

به طور مشخص آنچه در تعزیه اجرا می‌شد تفاوت‌های اساسی با تئاتر به معنای امروزی آن داشت. تعزیه روایتی خطی و با موضوعی ویژه- عزا و رثای امام حسین (ع)- و مختص زمان یا زمان‌هایی خاص بود. علاوه براین، تعزیه عمدتاً در حسینیه‌ها یا مکان‌هایی که محل اقامه‌ی عزا برای امام حسین و یاران او بود اجرا می‌شد. اما تئاتر می‌توانست در هرجایی که امکاناتش وجود داشته باشد، اجرا شود. این ویژگی امروزه با گسترش تئاتر خیابانی که امکان اجرای همه‌جایی نمایش را فراهم می‌آورد، بارزتر شده است.

در حالی که تئاتر نوین فارغ از موضوع‌مندی، زمان‌مندی و مکان‌مندی است، تعزیه دارای موضوع‌مندی، زمان‌مندی و مکان‌مندی خاص بوده است. عدم اختصاص به یک موضوع خاص در نمایش، شبیه به تحولی است که در غرب درباره دانش رخ داد. اگر در فرهنگ پیشادموکراتیک، دانش و کسب معرفت در حوزه‌هایی که مستقیماً به الهیات و شناخت ذات خداوند مربوط می‌شد، ارزشمند شمرده شده و سایر دانش‌ها و تحصیل آنها بی‌ارزش تلقی می‌شد. در فرهنگ دموکراتیک، کسب دانش و شناخت عرصه‌های گوناگون زندگی مادی نیز از ارزش بالایی برخوردار شده است. البته در ایران که سال‌ها پیش از مشروطه، دارای فرهنگی دینی بود، شناخت موجودیت‌های مادی و این‌جهانی، ماهیتاً فاقد ارزش نبود-البته به شرط توجه و کاربرد در جهت امیال و اهداف انسانی و الهی. اما باز هم هنر، یا اختصاص به حوزه‌ی دین داشت یا دربار. در واقع، با گسترش معنایی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در کاربرد این مفهوم

1. برای آگاهی بیشتر در مورد تعزیه، چارچوب و تاریخچه‌ی آن ن.ک به همایونی، 1380 و بیضایی، 1390

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

در ایران، باید گفت دموکراتیک‌شدن فرهنگ با مشروعیت‌بخشی به پرداختن به دایره‌ی وسیعی از موضوعات در تمام زمینه‌های هنری، ادبی و علمی همراه بوده است. بنابراین هنر که تا پیش از این در دیوارهای دربار یا در دایره‌های مفاهیم دینی محصور و مقید مانده بود، در فرهنگ عصر مشروطه، وارد دایره‌ی وسیعی از موضوعات، به ویژه زندگی روزمره، مسایل و دغدغه‌های ملموس مردم می‌شود.

تفاوت دیگر تئاتر نوین که از عهد مشروطه آغاز شد با تعزیه که از صفویه به بعد در ایران شکل گرفت، مربوط به ادبیات و چارچوب واژگانی می‌شود. تعزیه از ادبیاتی ثقیل، واژگانی مشخص، سنگین و دارای قداست بهره می‌برد. اما تئاتر نوین با ادبیاتی نزدیک به زبان مردم کوچه و بازار با آنها سخن می‌گفت. این، به ویژه به این دلیل بود که تئاتر نوین خود را مقید به خط قرمزهای خاص در کاربرد/عدم کاربرد کلمات یا اصطلاحات خاص نمی‌دانست.

همچنین در تعزیه نمادهای ثابتی به کار می‌رفت، به این معنا که کاربرد رنگ‌ها، چهره‌های نمادین و حتی کلمات و رفتارهای نمادین کاملاً در جهت تمایز دو جبهه‌ی خیر و شر از یکدیگر به کار می‌رفت. به همین دلیل است که به عنوان نمونه رنگ سبز اختصاص به جبهه‌ی خیر و رنگ قرمز مختصاً جبهه‌ی شر بود. اما تئاتر نوین در جهت ارایه تصویری خاکستری - نه سفید و سیاه - از واقعیت موجود، عملاً در جهت عدم تقید به نمادهای ثابت و معنادمی‌های تغییرناپذیر حرکت می‌کرد. این تحول به ویژه از آن جهت نیز می‌تواند در چارچوب دموکراتیک‌شدن فرهنگ معنا شود که نشان‌دهنده‌ی تمایل به نوعی پویایی و در نظر گرفتن امکان تغییر همه چیز است. در مقابل در فرهنگ پیشادموکراتیک، تصویری ایستا از جهان واقعیت ارایه می‌شود و حتی ذهنیت انسان نیز ذهنیتی تقدیرگرا، مبتنی بر عدم تغییر شرایط است.

در نهایت این که تئاتر، از نظر مضمون دارای کارکردهایی در جهت انقلاب مشروطه و تقویت آرمان‌های آن بوده است. بر این اساس برخی همچون سپهران (1388) - با طرح نظریه‌ای به نام تئاترکراسی - معتقد به کارکردهای اساسی و نوعی همراهی اساسی تئاتر با جنبش مشروطه هستند. از این دیدگاه، تئاتر حتی در ذات خود گسترش‌دهنده‌ی نوعی برابری‌طلبی بین گروه‌های مختلف است. این، همان معنای ذاتی، یعنی برابری هستی‌شناختی است که بخشی مهمی از مفهوم دموکراسی را معنا می‌بخشد. تئاتر نوین در ایران، توسط ارامنه آغاز شد که خود یک اقلیت بودند و از این جهت، اکثریت را وام‌دار خود کردند. علاوه بر این، زنان، اقلیتی دیگر بودند که با فعالیت خود، باز هم برابری‌طلبی دیگری در عرصه جنسیتی

نشان دادند. از نظر سپهران، تکاپوی دو اقلیت مذهبی و جنسی برای آفریدن صحنه‌ی برابری در عصر حاضر، یکی از وجوه مهم تئاترکراسی در عصر مشروطه است (سپهران، 1388: 4). بنابراین، تئاتر نوین که با مشروطه شکل گرفت و متولد شد، نشانه‌ای دیگر از دموکراتیک‌شدن عرصه‌ی فرهنگ بوده است.

ج - موسیقی

تا قبل از مشروطیت، یگانه محل استخدام و عرض اندام هنرمندان، دربار پادشاهان و اشراف بود. بارید در دربار خسروپرویز و درویش‌خان در دستگاه شعاع‌السلطنه خدمت می‌کردند. از این روست که مسایل خصوصی درباریان از دیدگاه هنرمندان درباری اهمیت ویژه‌ای داشت؛ به گونه‌ای که مثلاً مرگ شب‌دیز که اسب خسروپرویز بود، موجب آفرینش قطعه‌ای به نام «شب‌دیز» شد، ولی مسایل بااهمیت زندگی مردم از روزنه‌ی دید هنرمندان پنهان می‌ماند و عمدتاً مردم و مسایل آنان در آثار هنری جایگاهی نداشتند. از این رو، تا انقلاب مشروطه که هنر به بیرون از دربار آورده شد، آثار چندان باارزشی خلق نشد. از این زمان به بعد است که هنرمندان به میان مردم آمدند و در مجامع عمومی شرکت کردند، نخستین کنسرت‌ها پاگرفت و شنیدن صدای ساز و آواز برای عده‌ای از مردم میسر شد و کلماتی چون وطن، دولت، ملت، آزادی، مساوات و عدالت نخستین بار در ادبیات موسیقی مطرح شد. ارتباط هنرمند و مردم تنگ‌تر شد و لازمه‌ی این ارتباط، همانا سخن‌گفتن از درد و رنج آنان بود. در همین ایام بود که ابوالقاسم عارف (عارف قزوینی)، شاعر، موسیقی‌دان و خواننده‌ی عصر قاجار، قالب تصنیف را که هم کلام و هم نغمه را یکجا با هم داشت، برای بیان مضامین اجتماعی و سیاسی خود برگزید و به آن تشخص ویژه بخشید. او با سرودن اشعار انقلابی و استوار کردن آهنگ‌های زیبا، با سلاح تصنیف در صف مشروطه‌خواهان قرار گرفت و پایه‌پای آنان با استبداد مبارزه کرد (آقایی‌پور، 1385: 247).

د - سینما

سینما در عصر مشروطه نیز به مانند تئاتر از زمان فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان و استقرار دایم مشروطه، یعنی سال 1288 شمسی (1327 قمری) آغاز می‌شود. تماشاخانه بومر و روسی‌خان، تماشاخانه ناصریه، سینمای جدید علاءالدوله، سینما خورشید اردشیرخان، سینما خورشید لاله‌زار، سینما پالاس، سینما خورشید گراند هتل، سینما پاته و سینما خورشید فاروس

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

از مهم‌ترین و نخستین سینماهای تهران بودند. در شهرستان‌ها هم سینماهایی تأسیس شد. این سینماها بر خلاف تهران که بیشتر سینماها شامل پرده‌های سینمایی می‌شد که در مکان‌هایی مانند گراند هتل یا کازینو به نمایش درمی‌آمد، مکان‌های مستقل سینمایی بودند. سینما خورشید رشت، تئاتر ایلریون تبریز و سینمای مسیو جرج همدان همگی همین ویژگی را داشتند. کوهستانی‌نژاد معتقد است که رونق سینما و درآمد حاصل از برگزاری پرده‌های فیلم، توجه گروه‌های فرهنگی فعال در عصر مشروطه را برای استفاده از سینما به منظور جلب توجه عموم به گردهمایی‌ها و مراسم آنها جلب کرد. در این زمان، ارتباط دولت با سینما محدود به صدور چند دستورالعمل و اعلان و همچنین تهیه تدارکات لازم برای استفاده از سینما در امور آموزش می‌شود (کوهستانی‌نژاد، نقل از کتاب ماه هنر، 1383).

5- ارتباطات و رسانه

هرچند نخستین روزنامه با نام «کاغذ اخبار»، توسط میرزا صالح شیرازی سال‌ها پیش از جنبش مشروطه منتشر شد، اما تحول اصلی در عرصه رسانه و مطبوعات از زمان مشروطه آغاز شد. از شش ماه پس از آغاز جنبش، تا ده ماه پس از تشکیل مجلس شورا، شمار روزنامه‌ها و مجله‌ها از شش به صد عنوان رسیده بود که بیشتر آنها عناوینی خوش‌بینانه، ملی‌گرایانه و تندرو داشتند: ترقی، بیداری، وطن، آدمیت، اتحاد، امید و عصر نو (آبراهامیان، 1387: 111). البته انتشار روزنامه‌ها منحصر به تهران نبود و در سایر شهرهای مهم هم روزنامه مستقل چاپ می‌شد. به عنوان نمونه صمد بهرنگی تبریز را پس از تهران نخستین شهری می‌داند که در آن روزنامه چاپ می‌شده است. (بهرنگی، بی‌تا: 4)

باید توجه داشت، در حالی که مطبوعات - به عنوان شیوه نوین سخن گفتن با مخاطب عام در ایران - در حال شکل‌گیری و گسترش دایره مخاطبان بود، «منبر» به عنوان شیوه سنتی دینی برای وعظ و خطابه همچنان جایگاه خود را داشت. تفاوت شرایط جدید، ایجاد یک رقیب جدید در کنار منبر، آن هم «مطبوعات»، برای سخن گفتن با مردم بود. این شیوه جدید، نه از چند پله بالاتر و با نگاهی از بالا به پایین، بلکه از جایگاهی هم‌تراز با مردم، هم به دلیل در دسترس بودن و هم به دلیل ادبیات و چارچوب واژگانی ساده و همه‌فهم، مناسباتی افقی با مخاطب داشت. با این وجود اگرچه در تجربه فرهنگی غرب، خطابه و وعظ به عنوان تحولی در جهت دموکراتیک‌شدن فرهنگ بود، اما در ایران، خطابه و وعظ سال‌ها و قرن‌ها

پیش، از دوران صدر اسلام، به عنوان شیوه‌ای به نسبت دموکراتیک در سخن گفتن با مردم شکل گرفته و رایج شده بود. اما تحول جدید، یعنی آمدن مطبوعات رنگ و بوی دموکراتیک فرهنگ را برجسته‌تر ساخت.

تفاوت مهم مطبوعات به عنوان اولین بارقه‌ی ارتباطات جمعی در ایران، امکان تأثیرگذاری معکوس آن است از سوی مخاطب یا آنچه به اصطلاح عمل وارونه (ساروخانی، 1389) خوانده می‌شود. این تجربه نیز به میزان اندک و با مسامحه در موعظه‌های دینی وجود داشت، اما در مطبوعات، امکان نقد و تأثیرگذاری بر محتوا از سوی مخاطبان بیشتر شد. ویژگی یادشده که خصیصه‌ی رسانه‌های مدرن است، نشان می‌دهد چگونه ممکن است حتی مخاطبان ساکت، با انتخاب نوع روزنامه و حتی نوع مطالب یک روزنامه، بر محتوای مطبوعات، تأکید گرداننده-های مطبوعات بر موضوعات خاص، و غفلت از برخی موضوعات دیگر اثر بگذارند. چرا که مطبوعات برای بقا و ادامه‌ی حیات اقتصادی خود، باید ضمن حفظ محورهای اصلی و نظرگاه‌های فکری خود، به نظر و نگاه خواننده نیز توجه داشته باشند. بنابراین، نفس ورود مطبوعات به جامعه‌ی ایران، نشانه‌ای از دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه به شمار می‌آید.

6- آموزش و علم

یکی دیگر از مولفه‌های دموکراتیک‌شدن فرهنگ، به آموزش مربوط می‌شود. همانطور که پیش از این اشاره شد، در فرهنگ دموکراتیک، دانش از انحصار یک گروه و طبقه‌ی خاص بیرون می‌آید. علاوه بر این، زبان دانش نیز به زبان قابل فهم برای عموم نزدیک می‌شود، چرا که دیگر منحصر به طبقه‌ی نخبه یا اشراف نیست. دموکراتیک‌شدن، شامل فرایند آموزش و ارتباط بین معلم و شاگرد هم می‌شود تا بدین سان، رابطه عمودی معلم و متعلم به یک رابطه‌ی افقی نزدیک شود. این فرایند در عین حال دربردارنده تحولی اساسی در ارزش علوم و معارف مختلف نسبت به یکدیگر است. در فرهنگ دموکراتیک، نه تنها معارف دینی و مرتبط با شناخت ذات الهی، بلکه همه دانش‌ها از جمله علوم طبیعی اهمیتی ویژه یافتند. به معنای دیگر، علوم جدید و ارزش‌یافتگی آنها، همزاد فرهنگ دموکراتیک به شمار می‌آید. در عصر مشروطه، آموزش و پرورش جدید و غیردینی از سوی جریان ملی‌گرا به عنوان گزینه‌ای برای مواجهه با چالش غرب تلقی می‌شد. ملک‌خان نوشت: «همه‌ی امیدمان به علم است» و مراغه‌ای، نبود مدارس فنی در ایران را مورد انتقاد قرار داد. حتی سیدجمال‌الدین اسدآبادی در تلاش برای

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

سازش علوم جدید با اسلام، روحانیت را به خاطر «خرابی و فساد» که دست به گریبان آنیم» ملامت کرد (فوران، 1387: 289). در این دوران مدارس جدید با شدت بیشتری ادامه یافت. این امر منحصر به تهران هم نبود. صمد بهرنگی تأسیس نخستین «دبستان» را توسط حسن رشدیه در تبریز می‌داند (بهرنگی، بی تا، 4).

باید به خاطر داشت که همه این تغییرات فقط به دلیل وقوع جنبش مشروطه نبود، بلکه در اصل مانند سایر تحولات فرهنگی عصر مشروطه ناشی از عواملی چندگانه همچون ارتباطات بین فرهنگی با غرب، ورود عناصر مدرنیته و نیز شکل‌گیری جریان نواندیشی دینی هم هست؛ تحولاتی که پیش از جنبش مشروطه، در عصر پادشاهی ناصرالدین شاه آغاز شد و در زمان مشروطه استمرار یافت.

در هر حال، یکی از ویژگی‌های دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عرصه آموزش ایران عصر مشروطه در مقایسه با تجربه‌ی غربی آن، حضور پررنگ روحانیت و جریان دینی در دفاع از برخی ابعاد این تحول است. به ویژه تأسیس مدارس جدید و تعلیم علوم نوین در آن، یکی از تحولات مهم در ایران بود که البته در برابر آن مقاومت‌های شدیدی هم وجود داشت. حسن طباطبایی در کتاب «یادداشت‌های سیدمحمد طباطبایی از انقلاب مشروطیت ایران» در وصف او اینطور می‌گوید (طباطبایی، 1384: 17-18):

در فرهنگ‌دوستی طباطبایی همین بس که در آن دوران تحجر که کسی را جرأت تنویر افکار عوام نبود، او مدرسه مبارکه اسلام را به سال 1317 هـ.ق. در تهران تأسیس کرد و به خاطر جلب اطمینان کامل طبقات متعصب، برادرش سیداسدالله طباطبایی را که روحانی باتقوا و مطلعی بود به عنوان رئیس مدرسه انتخاب کرد و سرپرستی آنجا را هم به فرزند خود سید محمدصادق طباطبایی و نظام آن را به ناظم‌الاسلام کرمانی واگذار نمود. تأسیس مدرسه‌ی اسلام از جانب طباطبایی، روحانی عالیتقدیری که به نیکی و تقوا شهرت داشت و حمایت او از فرهنگ نوین، مشتی بود محکم بر دهان دشمنان معارف جدید و باعث ترویج مدارس جدید شد، چه این کار در آن روزها، امری بس دشوار به نظر می‌رسید».

ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد:
 «در سال‌های اولیه سلطنت مظفرالدین شاه، مستبدان، بی‌نهایت با مدارس و
 دروس جدید مخالف بودند و اهل منبر را وادار می‌کردند تا تبلیغات عجیب و
 غریب علیه علوم جدید بکنند.»

آنچه در دوره مشروطه به بعد در تاریخ ایران آغاز شد و گسترش بیشتری یافت، حق
 آموزش و تحصیل برای همه طبقات و گروه‌های اجتماعی بود. در این میان، یکی از گروه‌های
 مهم که از حق تحصیل برخوردار می‌شدند زنان بودند. زنان که در جریان مقاومت‌های مردمی
 جنبش مشروطه نقشی مهم داشتند، آرام آرام در مسیر مطالبه‌ی حقوق اجتماعی خود بودند. در
 این میان، نقش سیدمحمد طباطبایی به عنوان یکی از رهبران دینی مشروطه بسیار برجسته
 است. ناظم‌الاسلام کرمانی در «تاریخ بیداری ایرانیان» در نقلی از خاطرات خود با سیدمحمد
 طباطبایی، چنین روایت می‌کند (ناظم‌الاسلام کرمانی، بی‌تا: 244):

در گفتگو و مذاکره [با سیدمحمد طباطبایی] بودیم که فرزند آن جناب آقا میرزا سید محمد
 صادق رئیس مدرسه اسلام وارد شد و در باب مدرسه دوشیزگان این طور فرمود: چیزی که
 مانع ایجاد و احداث مکاتب دخترهاست، نبودن اداره نظمی و نداشتن پلیس مرتب و مصادف
 شدن دخترها با اشرار در هنگام ذهاب و ایاب و ممانعت معاندین و تهیه نکردن زنان معلمه‌ی
 با اخلاق و ترتیبات صحیح و کتب کلاسی و عدم امنیت و اجرای مجازات الواد [است]. بر
 فرض اسم حضرت حجت الاسلام منع معاندین را بردارد، با جوانان جاهل و اشخاص عرب و
 بی‌لجام چه کنیم؟ ... باری چون آقازاده این تقریر را فرمود، جناب حجت‌الاسلام فرمودند: تا
 دولت ایران مشروطه و دارای قوانین نگردد و این استبداد برداشته نشود، هرگز متوقع اصلاح و
 منتظر انتظام نباید بود.

این گفتگو با فرزند طباطبایی نشانه‌ی دیگری از دغدغه‌ی خاص سیدمحمد طباطبایی برای
 آموزش، به طور خاص دختران و زنان است.

در مقابل روحانیان روشن‌بینی مانند طباطبایی، کسانی هم مانند شیخ فضل‌الله نوری بودند
 که علاوه بر مخالفت با امثال طباطبایی در مورد رخدادهای سیاسی جنبش مشروطه، با بسط
 آموزش به زنان و نیز آموزش علوم جدید مخالف بودند. از شیخ فضل‌الله نوری نقل است که
 «... اباحه منکرات و اشاعه فاحشه‌خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان
 ... در حالی که این قانون با شریعت ما نمی‌سازد» (فوران، 1387: 290). او در اینجا تحصیل

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

دختران را در ردیف اشاعه منکرات و تأسیس فاحشه‌خانه قرار داده‌است. در هر حال آنچه اهمیت دارد این است که گروه‌ها و عوامل مختلف اجتماعی موجب شدند تا فرایند دموکراتیک شدن آموزش به عنوان بخشی از فرهنگ در ایران عصر مشروطه قوت پیدا کند؛ از روشنفکران تا ناسیونالیست‌ها، روحانیان، روزنامه‌نگاران و آحاد مردم.

بحث و نتیجه‌گیری

تحولات فرهنگی‌ای که می‌توان آنها را آغازگر فرایند دموکراتیزه شدن فرهنگ در جامعه‌ی ایران دانست از چندین سال پیش از مشروطه آغاز شده بود. اما تبلور همه این تحولات خود را در مهم‌ترین رخداد سیاسی - اجتماعی عصر قاجاریه، یعنی جنبش مشروطه نشان داد. مبدأ و ویژه دموکراتیک‌شدن فرهنگ را باید عصر ناصری دانست. ناصرالدین شاه، یکی از عجیب‌ترین دوران پادشاهی را در ایران رقم زد. دوره‌ی سلطنت او گرچه همزمان با از دست دادن بخش‌های مهم از خاک ایران و واگذاری ذلت‌بار امتیازات گوناگون در قالب قرارداد با روسیه و انگلیس بود، زمینه‌ساز ورود فرهنگ مدرن به ایران و آشنایی ایرانیان با آن هم بود. سفرهای او به فرنگ و نیز علایق خاص او به علم، هنر و ادبیات نقشی غیرقابل انکار در این ارتباطات بین فرهنگی داشت.

ناصرالدین شاه در میان شاهان ایران از این نظر که صاحب قلمی روان و بسیارنویس بود، یگانه است. تعداد سفرنامه‌ها و یادداشت‌های روزانه‌اش از ده جلد می‌گذرد. او به نقاشی و طراحی علاقه داشت و گاه از سر تفنن از صورت اشخاص و مناظر چهره‌کشی و نماسازی می‌کرد. به علم جغرافیا و نقشه‌کشی هم دلبستگی داشت و چندی آن رشته را دنبال کرد. او به شنیدن مطالب روزنامه‌های فرانسوی و مطالب تاریخی و جغرافیایی علاقه‌مندی خاصی داشت. به دستور او تعداد زیادی از کتاب‌های اروپایی از زبان‌های مختلف ترجمه شدند. او به فراگیری زبان فرانسه علاقه داشت. از نشانه‌های علاقه‌مندی او به زبان فرانسه، کتاب لغت فرانسه به فارسی (حرف A تا D) است که ناصرالدین شاه شخصاً به تهیه آن اقدام کرده بود و با ویراستاری اعتمادالسلطنه در سال 1296 قمری منتشر شد. او به تئاتر علاقه داشت و هرازگاهی به دیدن نمایش‌هایی می‌رفت که از آثار مولیر ترجمه می‌شد و در دارالفنون روی صحنه می‌آمد. او به پیشرفت دارالفنون مخصوصاً قسمت‌های موزیک، عکس و دارالطباعة آن علاقه‌مند بود و به طور منظم مراقبت می‌کرد و وقفه‌ای در کارشان پیش نیاید. ناصرالدین شاه، شعر دوست بود و خودش گاهی ابیاتی می‌سرود. دیوانی هم از غزلیات به نام او مشهور است و

به چاپ رسیده است. از دیگر علاقه‌مندی‌های فرهنگی او تنظیم کتابخانه اندرون است که شاه هرچند وقت یک بار اعتمادالسلطنه را مأمور مرتب کردن آن می‌کرد و این امر حکایت از آن دارد که در خلال این مدت کتاب‌هایی را از جای خود برمی‌داشته که بخواند و این سوی و آن سوی می‌گذاشته است. (افشار، 1380: 9-13)

امیرکبیر نیز به طور ویژه در فاصله 1226 تا 1230 که به عنوان صدراعظم فعالیت داشت، اقدامات نوینی آغاز کرد. تأسیس مدرسه دارالفنون به عنوان اولین دبیرستان به سبک جدید در ایران و چاپ روزنامه (وقایع اتفاقیه) از مهم‌ترین اقدامات امیرکبیر به شمار می‌رفت (ابراهامیان، 1387: 70).

باوجود اشاره به سوابق تاریخی پیش از جنبش مشروطه که نشانه‌هایی از تحولات فرهنگی در آن قابل مشاهده است، اوج عینیت‌یافتن این تحولات به منظور دموکراتیک شدن فرهنگ، در بطن جنبش مشروطه نشان داده شد. این مطالعه نشان داد که عصر مشروطه در ابعاد مختلفی آغازگر یا تثبیت‌کننده تحولاتی اساسی در جهت دموکراتیک‌شدن فرهنگ در ایران بود. این تغییرات، تأثیراتی مهم در رخدادهای پس از خود داشته و دامنه‌ی تأثیرات آن تا امروز هم قابل مشاهده است. شیوه حکمرانی مبتنی بر نظرات و نقش مردم، شکل‌گیری و تثبیت قانون به معنای مدرن آن و متعهد شدن جایگاه‌های قدرت در مقابل قانون و روند دموکراتیک تصمیم‌گیری از طریق قوانین، بخشی از نمودهای این تغییرات است. همچنین شکل‌گیری و فعالیت گروه‌ها و سازمان‌های داوطلبانه مردمی که نمود عینی ارزش‌نهادن به وجود مستقل و موثر آحاد مردم است، بخشی دیگر از این روند است.

در عین حال، بخش مهم دیگری از دموکراتیک شدن فرهنگ در هنر و ادبیات رخ داد؛ جایی که نثر و نظم تغییرات سبک و محتوا را کامل‌تر و گسترده‌تر از پیش به خود دید و موسیقی، تئاتر و سینما زیر نفوذ الگوی رایج در غرب، جلوه‌های دموکراتیک شدن در هنر را عینیت بیشتری بخشید. در امتداد این تغییرات، رسانه به معنای مدرن آن، به ویژه مطبوعات هم به دموکراتیک شدن فرهنگ کمک کردند. در نهایت این که، جلوه‌های این دموکراتیک شدن در حوزه فرهنگ، آموزش و علم را هم تحت تأثیر قرار داد تا علاوه بر امکان دسترسی همه مردم به آموزش و فهم دانش‌های نوین، علم جدید و مدارس نوین دارای ارزش و اهمیتی شود که پیش از آن سابقه نداشت.

بررسی دموکراتیک‌شدن فرهنگ در عصر مشروطه

مجموعه تحولات یادشده، مشروطه را نه تنها به عنوان یک مقطع تاریخی مهم در تحولات و دموکراتیک‌شدن ساختار سیاسی و اجتماعی ایران، بلکه نقطه‌ای با اهمیت در دموکراتیک‌سازی فرهنگ کشور مطرح می‌سازد. بر این اساس، چارچوب مفهومی مانهایم در تعریف «دموکراتیک‌شدن فرهنگ» و در ابعاد و مولفه‌های گوناگون آن، با روند تحولات اجتماعی - فرهنگی عصر مشروطه مطابقت زیادی دارد. از این رو می‌توان گفت دموکراتیک‌شدن فرهنگ روی دیگر سکه‌ی مشروطه است که کمتر دیده شده است؛ روندی که استمرار و قوت‌گرفتن نشانه‌های آن در جامعه‌ی ایرانی تا امروز نیز قابل مشاهده است.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (1387)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آجودانی، ماشاء الله (1372)، "درون‌مایه‌های شعر مشروطه" در *ایران‌نامه*، سال یازدهم، شماره 44، پاییز 1372، صص 622-646، تهران.
- آدمیت، فریدون (1363)، *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*، تهران: انتشارات پیام.
- آژند، یعقوب (1385)، "جلوه‌های زبان عامیانه در نثر دوره مشروطه (با نگاهی به داستان و نمایش)" در *فصلنامه فرهنگ مردم*، سال پنجم، شماره 18، تابستان 1385، صص 5-22، تهران.
- افشار، ایرج (1380)، *مباحث فرهنگی عصر ناصری (برگرفته از خاطرات اعتماد السلطنه)*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- آقای‌پور، شهرام (1385)، "عارف، حنجره‌ی انقلاب مشروطه (نگاهی به تأثیر انقلاب مشروطه بر موسیقی ایران)" در *گنجینه اسناد*، شماره 62، تابستان 1385، صص 246-252، تهران.
- بهرنگی، صمد (بی تا)، *آذربایجان در جنبش مشروطه*، بی جا.
- بیضایی، بهرام (1390)، *نمایش در ایران*، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- ساروخانی، باقر (1389)، *جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی*، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ساعی، علی (1386)، *دموکراتیزاسیون در ایران (1382-1385)*، تهران: نشر آگاه.
- سپهران، کامران (1383)، *تئاتر کراسی در عصر مشروطه*، 1388 در کتاب ماه هنر، شماره 140، اردیبهشت 1389، صص 48-53، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ستودیان، مهدی (1385)، "شعر مشروطه و شعر عوام" در *فصلنامه تخصصی ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی مشهد*، شماره 9، اردیبهشت 1385، صص 35-49، مشهد: دانشگاه آزاد اسلامی.

- سیف، عبدالرضا؛ اسماعیلی، حسین؛ ذاکر اصفهانی، علیرضا؛ زیویار، فرها؛ زیویار، فرزاد (1384). روشنفکران و ادبیات دوره مشروطه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره 173، بهار 1384، صص 103-123.
- طباطبایی، حسن (1384)، یادداشت‌های سیدمحمدطباطبایی از انقلاب مشروطیت ایران، تهران: نشر آبی.
- فوران، جان (1387)، مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- قانع‌ی راد، سیدمحمدامین (1384)، جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران، تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (1346). تاریخ بیداری ایرانیان. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.
- کسروی، احمد (1363). تاریخ مشروطه ایران. ج 2. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کوهستانی‌نژاد، مسعود (1383). "سینما در عصر مشروطه؛ پژوهشی در هنر عصر مشروطیت (کتاب اول)" در کتاب ماه هنر، بهمن و اسفند 1383، ص 125، تهران: نشر مهرنامگ.
- کوهستانی‌نژاد، مسعود (1379)، "نقد تئاتر در دوره مشروطه" در فصلنامه تئاتر، شماره 22 و 23، تابستان 1379، صص 239-264.
- مانهایم، کارل (1385)، دموکراتیک‌شدن فرهنگ، ترجمه پرویز اجلالی، تهران: نشر نی.
- متمم قانون اساسی مشروطه، <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/133414>
- محمدقلی‌ها، محمد (1382)، "تعزیه کهن‌ترین الگوی نمایشی در ایران"، فصلنامه فرهنگ مردم، شماره 1، زمستان 1382، صص 57-67.
- نوائی، صادق (1380)، تعزیه در ایران، شیراز: نوید.
- قانون اساسی مشروطه.